



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفتاد و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۴ گنج حضور، بخش اول (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بما اَعُوَيْتِنِي

کرد فعلِ خود نِهان، دیو دَنی

\*دَنی: فرومایه، پست

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.»

نکته: ما نیز مانند شیطان با آوردن آن چه ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزمان اداره اموراتمان را به جای خدا به دست من ذهنی سپرده، از جنس شیطان می‌شویم و با سلب مسئولیت از خودمان خدا را مسبب گمراهی خود می‌دانیم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا، به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»

[راه مستقیم همان فضای گشوده شده است که خداوند هر لحظه به ما نشان می‌دهد، اما من ذهنی که نماینده شیطان است ما را به مقاومت واداشته و از این مسیر منحرف می‌سازد.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعل حق بُد غافل چو ما

«ولی حضرت آدم گفت: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم. و او همچون ما از حکمتِ کار

حضرت حق بی‌خبر نبود.»

[حضرت آدم که مرکزش عدم بود و به‌صورت حضور ناظر به ذهنش نگاه می‌کرد، مسئولیت خطای خود را پذیرفت و از خداوند عذر خواست. ما هم باید مانند حضرت آدم اعتراف کنیم که با هشیاری جسمی زیر نفوذ شیطان قرار گرفته و زندگی خود را خراب کردیم. ما با تکیه بر عقل محدود من‌ذهنی پیش رفتیم و چیزی جز خرابکاری ایجاد نکردیم. حال باید اجازه دهیم تا خداوند با «قضا و کُن فکان» زندگی ما را اداره کند و خرد کُل را جاری سازد. برای این کار با فضاگشایی پی‌درپی باید عذرخواه درگاه خداوند بوده و با صفر کردن من‌ذهنی در جایگاه «پای ماچان» مستقر شویم.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیان‌کاران خواهیم بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۱۳

پس تو را هر غم که پیش آید ز دَرْد

بر کسی تهمت منه، بر خویش گرد



پس به خاطر هر غم و اندوهی که بر اثر درد برای تو پیش بیاید، هیچ کس را متهم و ملامت نکن، بلکه فضا را بگشا و به خودت برگرد و ببین چه چیزی را به مرکزت آوردی و از طریق کدام همانندگی دیدی که سبب این درد و رنج شده و اطمینان داشته باش که کار من ذهنی خودت است.

نکته ۱: هنگام مواجهه با هر درد و غمی، اولین فکری که به ذهن ما خطور می کند این است که چه کسی این بلا را سر من آورده؟ چرا که در من ذهنی هیچ کس نمی گوید خودم کردم. درحالی که شرط انسان بودن این است که در چنین شرایطی فقط به خود برگردیم و تقصیرمان را بپذیریم.

نکته ۲: ما با من ذهنی نمی توانیم خوشبخت شویم و حتی اگر همانندگی ها را هم به دست بیاوریم، باز نمی توانیم از آن ها استفاده کنیم؛ بنابراین دائماً براساس سیستم ملامت، به دنبال این هستیم که چه کسی نمی گذارد من زندگی کنم؟ و از آن جا که خود را عاقل می پنداریم، دیگران را مقصر دانسته و یا آن گونه که دلمان می خواهد روابط علت و معلول و سبب سازی ذهنی ایجاد می کنیم که همه توهمی هستند.

نکته ۳: ملامت همان سیستم سبب سازی ذهن و پیدا کردن علت هایی است که نمی گذارند ما زندگی کنیم و در واقع همه این موانع توهمی هستند؛ اما قیامت یعنی فضاگشایی، زنده شدن به خداوند، قائم شدن به ذات و روی پای اصلی خود ایستادن است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۷۸

تو ز دیوی نرهی، گر ز سلیمان برمی

وز غریبی نرهی، چون ز وطن بگریزی

تو با فضا بندی، گریختن از این لحظه به ذهن و فضای مجازی و قوام بخشیدن به من ذهنی از جنس شیطان و دیو هستی و اگر از کنار سلیمان که نماد خداست فرار کنی و به فضای غریب و محدود ذهن بروی از دیوی یعنی دیدن برحسب



همانیدگی‌ها و من‌ذهنی‌داشتن، رها نخواهی شد و اگر با منقبض شدن و آوردن آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد به مرکز، هشیاری جسمی پیدا کنی و از وطن اصلی‌ات که فضای گشوده‌شده است بگریزی، از غربتِ ماندن در ذهن خلاصی نخواهی داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس هماره روی معشوقه نگر

این به دستِ توست، بشنو ای پدر

پس لحظه‌به‌لحظه با عدم کردن مرکز و فضاگشایی به روی معشوق حقیقی، خداوند نگاه کن. ای انسان، بدان این کار تنها به دست تو که با قدرتِ انتخاب در این لحظه می‌توانی فضا را بگشایی و روزنی به سوی نور باز کنی امکان‌پذیر است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۸

راه کن در اندرون‌ها خویش را

دور کن ادراکِ غیراندیش را

فضا را باز کن، به درون فضای گشوده‌شده برو، آن‌چه را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت راه نده و لحظه‌به‌لحظه مرکزت را عدم کن.

نکته: ادراکِ غیراندیش یعنی طرز فکری که هر لحظه «غیر»، «آن چیزی را که ذهن به ما نشان می‌دهد»، به مرکزمان بیاوریم. و ادراکِ خدایی‌اندیش یعنی مرکز را لحظه‌به‌لحظه عدم و فضا را باز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۹

کیمیا داری، دوايِ پوست کُن

دشمنان را زین صناعت دوست کُن



\*صناعت: هنر، پیشه، کار

فضا را باز کن، قدرت شفا دهندگی و شناسایی این فضای گشوده شده را که چون کیمیاست بر روی ذهن بتابان و مرض همانیدگی‌ها را مداوا کن. با این کار دشمنی من ذهنی خود و دیگران را به دوستی مبدل کن.

[به عبارتی انسان با فضاگشایی و مداوا کردن من ذهنی، از سبب‌سازی ذهن بیرون می‌آید؛ تمام دردها، رنجش‌ها، کینه‌ها و انتقام‌جویی‌ها از بین می‌روند و مرض همانیدگی‌ها نیز درمان می‌شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۳۶۳

کورم از غیرِ خدا، بینا بدو

مقتضای عشق این باشد بگو

\*مقتضا: لازمه، اقتضاشده

چشم من بر روی آن چه که ذهن نشان می‌دهد کور است و آن را به مرکز نمی‌آورم و با دیدی جز دید خداوند نمی‌بینم، زیرا مرکز عدم است و با فضاگشایی‌های پی‌درپی فقط او را می‌توانم ببینم. و این لازمه عشق و یکی شدن با خداوند است. بنابراین تو نیز این مطلب را بخوان و بدان عمل کن.

نکته ۱: در این لحظه دو جور اقتضا داریم: یکی اقتضای من ذهنی ماست که می‌خواهد چیزی را به مرکز ما هل دهد و می‌گوید از طریق این بین. و دیگری هم اقتضای عشق یا آن چیزی است که خداوند می‌خواهد و می‌گوید مرا در مرکزت بگذار. حال اگر آینه و ترازو داشته باشیم، این دو اقتضا را از هم تشخیص می‌دهیم.

نکته ۲: ما فکر می‌کنیم اگر چیزهای بیرونی را به مرکزمان آورده و همواره در صدد زیاد کردن آن‌ها برآییم، در این صورت زندگی ما بیشتر می‌شود، در حالی که ما خود زندگی هستیم. بنابراین برای زندگی کردن و زنده بودن، ما به هیچ چیز احتیاج نداریم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۴

زَانِ عَوَانِ مُقْتَضَىٰ كِه شَهْوَتِ اسْتِ

دَلِ اسِیْرِ حَرَصِ وَ اَزِ وَ اَفْتِ اسْتِ

\*عَوَان: داروغه، مأمور

\*مُقْتَضَىٰ: اقتضاکننده، خواهش گر

در اثر تلاش آن مأمور خواهشگر، یعنی من ذهنی که برحسب هشیاری جسمی و سبب‌سازی کار می‌کند و همواره حرص و شهوت زیاد کردن همانیدگی‌ها را دارد و می‌خواهد از آن‌ها زندگی بگیرد، دل انسان اسیر حرص و آز و زیان می‌گردد.

نکته ۱: شهوت یعنی چیزی به مرکز ما راه می‌یابد و تمنای به‌دست آوردن آن، ما را تسخیر می‌کند.

نکته ۲: هرچه به‌صورت من‌ذهنی بزرگ‌تر شده، همانیدگی‌ها را زیادتر کنیم، در این صورت به‌لحاظ زندگی کمتر شده، اسیر حرص و طمع و آفت همانیدگی‌ها می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

زَانِ عَوَانِ سِرِّ شَدَىٰ دَزْدِ وَ تَبَاهِ

تَا عَوَانَانَ رَا بَه قَهْرِ تَوَسْتِ رَاهِ

از آن مأمور مخفی خرابکار که در درونت پنهان است، تو دزد شده و زندگی‌ات تباه گشته‌است؛ به‌طوری که من‌های ذهنی دیگر از طریق همین مأمور یعنی من‌ذهنی که در مرکزت وجود دارد، کنترل تو را به‌دست گرفته و بر تو غلبه یافته‌اند.

[به‌عبارتی مردم بدین علت روی ما اثر می‌گذارند که مرکزمان جسم است و جنسیت آن‌ها در درون ما وجود دارد. حال اگر ما فضاگشایی کرده و راستانه خم شویم، جهان بیرون هیچ اثری روی ما نخواهد گذاشت.]



نکته: اثر گذاشتن مردم روی ما همیشه به صورت منفی نیست؛ به عنوان مثال اگر آن‌ها از ما تعریف کنند و من ذهنی ما را بالا بیاورند، باز هم این اثر به ظاهر مثبت مسموم کننده است،

چراکه سبب تقویت من ذهنی مان شده و هر لحظه ما را از زندگی دور می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۷۶

چشم را در روشنایی خوی کن

گر نه خفّاشی، نظر آن سوی کن

فضا را باز کن و چشمانت را به روشنایی زندگی عادت بده. و اگر خفّاش نیستی، با فضاگشایی به آن سو یعنی فضای گشوده شده نظر کن.

[به عبارتی به جای این که به آن چه ذهن نشان می دهد توجه کرده و دچار مقاومت شوی، لحظه به لحظه فضاگشایی کن و نگاهت به سوی زندگی باشد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۶۷

شیخ کو یَنظُر بنورالله شد

از نهایت، وز نخست آگاه شد

هر انسانی که از طریق فضاگشایی و عدم کردن مرکز، هشیاری جسمی اش تبدیل به هشیاری نظر شود و برحسب نور الهی ببیند، در این صورت آگاه می شود که در آغاز، قبل از ورود به این جهان، از جنس هشیاری حضور بوده و در نهایت هم از جنس هشیاری حضور خواهد شد و در این وسط، من ذهنی که هشیاری جسمی ست، هیچ هیچی است که ارزش بیان ندارد.





حدیث

«اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ.»

«بترسید از زیرکی مؤمن که او با نور خدا می بیند.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۸۰

چشم او یَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ شده

پرده‌های جهل را خارق بده

\*خارق: شکافنده، پاره‌کننده

چشم انسانی که با هشیاری نظر می بیند به سبب فضاگشایی‌های پی‌درپی و مرکز عدم، بینا به نور خداوند شده و بنابراین دائماً به صورت حضور ناظر، پرده‌های همانیدگی را شناسایی می کند و آن‌ها را می‌درد. در این صورت او از جهل و نادانی ناشی از دیدن برحسب همانیدگی‌های مرکزش، در امان می ماند.

نکته ۱: بسیاری از ما از در هشیاری جسمی و سبب‌سازی ذهن وارد می شویم و برحسب همانیدگی می بینیم و هرچه به ما گوشزد شود که این راه غلط است نمی پذیریم، زیرا راه دیگری را درست نمی دانیم. این یعنی نتوانسته‌ایم پرده‌های جهل حاصل از همانیدگی را پاره کنیم. باید بدانیم تا زمانی که هشیاری نظر پیدا نکنیم، وضع به همین منوال خواهد بود.

نکته ۲: ما باید مدام به خودمان مزنون باشیم که نکند دارم با دید غلط همانیدگی و سبب‌سازی ذهن می بینم؟ اگر این سوءظن به خودمان در ما نهادینه شود، با خواندن و تکرار آیات اصلاح ما عملی خواهد شد؛ اما اگر مطمئنیم که دید ما در من ذهنی با هشیاری جسمی درست است، متأسفانه علاجی در کار نخواهد بود.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۳

گر نه بینایان بُدندی و شهان

جمله کوران مُرده‌اندی در جهان

اگر بینایانی مثل مولانا که شاهان حضور قلمداد می‌شوند در جهان وجود نداشتند، انسان‌های دیگر که دیدشان از طریق من ذهنی کور بود می‌مردند.

نکته ۱: ما اکنون این بینش را به‌وسیله بزرگانمان پیدا کرده‌ایم و معترف هستیم که قبل از خواندن ابیات مولانا این چیزها را نمی‌دیدیم و نمی‌دانستیم زندگی می‌تواند جور دیگری باشد. فقط هرچه من ذهنی دیکته می‌کرد، آن را قبول داشتیم. پس باید قدر بینایان و شاهان معنوی خود مانند مولانا را بدانیم.

نکته ۲: کوران در این بیت مولانا، من‌های ذهنی هستند که اگر بینایان نبودند، به دست خود باعث هلاکت و نابودی خویش می‌شدند. متأسفانه حتی پس از گذشت قرن میلادی قبل و مشاهده تخریب حاصل از جنگ‌های جهانی، ما هنوز به اشتباهاتمان در ایجاد جنگ و تخریب و کشتار انسان‌ها پی نبرده‌ایم و مایلیم در قرن جدید نیز همین کارها را ادامه دهیم. پس هنوز ما به حرف بینایان توجه نکرده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۲

با عصا کوران اگر ره دیده‌اند

در پناه خلق روشن دیده‌اند

کوران یا من‌های ذهنی اگر توانسته‌اند با عصای حزم، تأمل و استدلال راه را پیدا کنند، به‌واسطه وجود انسان‌هایی مانند مولانا بوده که خلق روشن و چراغ راه محسوب می‌شوند.



نکته ۱: ما هم مادامی که روی ابیات مولانا تأمل کرده و آن‌ها را مدام تکرار کنیم، خودمان را اصلاح می‌کنیم. ابتدا با دوراندیشی و حزم، از طریق شعر مولانا یاد می‌گیریم و سپس این حزم عصبانی می‌شود که با آن راهمان را پیدا می‌کنیم و این را مدیون انسان روشنی چون مولانا هستیم.

نکته ۲: مولانا با این ابیات مدام یادآوری و تأکید می‌کند که من ذهنی واقعاً چشم بینا ندارد و هر کسی از طریق همانندگی می‌بیند، درست نمی‌بیند یا درواقع کور است.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۳۹

حلقه کوران، به چه کار اندرید؟

دیده‌بان را در میانه آورید

ای گروه کوردلان و من‌های ذهنی که از طریق همانندگی‌ها می‌بینید، به چه کار مشغولید؟ چرا با سبب‌سازی و دیدن برحسب همانندگی‌ها به بحث و جدل با یکدیگر مشغول شده‌اید؟

فرد بینایی چون مولانا را به میان بیاورید، آثارش را بخوانید و از او کمک بگیرید تا راه را به شما نشان دهد، دیدتان را اصلاح کند تا بتوانید خود را تغییر دهید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۴

کور را خود این قضا همراه اوست

که مر او را اوفتادن طبع و خوست

کسی که من‌ذهنی دارد و نسبت به چشم زندگی و هشیاری نظر کور است و با دید همانندگی‌ها می‌بیند، این قضا و افتادن در چاه ذهن همراه او و در ذات اوست. به عبارت دیگر اشتباه، خرابکاری، خشمگین شدن، ایجاد درد، مسئله‌سازی، مانع‌سازی، دشمن‌سازی و کارافزایی در ذات من‌ذهنی است.



نکته: ما چون با دید غلط من ذهنی و سبب‌سازی‌های ذهنی پیش می‌رویم، در زندگی دچار دردها و مشکلات زیادی می‌شویم و نمی‌دانیم که این عقل و دید ما اشتباه و ناکارآمد است و نمی‌تواند مشکلاتمان را حل کند. از طرفی آموزش‌های بزرگانی مانند مولانا بسیار قدرتمند و بیدارکننده است و می‌تواند دید ما را اصلاح کند. بنابراین ما باید عمیقاً به این آموزه‌ها متعهد شده، در زندگی آن‌ها را به کار گیریم تا بتوانیم مسائل و مشکلات زندگی‌مان را حل کرده و خودمان را نجات دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۳۴

ما که کورانه عصاها می‌زنیم

لاجرم قنديل‌ها را بشکنیم

ما که مانند کوران و نابینایان، در زندگی با عقل من‌ذهنی و با افکار همانیده و سبب‌سازی‌های ذهن عصازنان پیش می‌رویم، ناگزیر با عدم توجه به آثار بزرگان، چراغ‌هایی مثل مولانا و بزرگان دیگر را که بر سر راهمان هست خواهیم شکست و از آموزه‌های آن‌ها استفاده نخواهیم کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۳۵

ما چو گران ناشنیده یک خطاب

هرزه گویان از قیاس خود جواب

ما همچو ناشنویان، هنوز سخنی از خداوند نشنیده‌ایم، یعنی حتی یک بار فضا را به‌درستی باز نکرده، آنصتوا را اجرا ننموده‌ایم تا مرکزمان عدم شود و بتوانیم پیغام زندگی را دریافت کنیم. ما تنها از روی مقایسه خود با خداوند که او هم مانند ما با افکار همانیده و سبب‌سازی در جهت زیاد کردن همانیدگی‌ها فکر و عمل می‌کند، پاسخ‌هایی یاوه و بی‌ربط می‌دهیم که هیچ اثری ندارد.



نکته: ما نباید انتظار داشته باشیم که خداوند مطابق عقل من ذهنی و همانیدگی‌ها و برخلاف «قضا و کُن فکان» و عقل کل عمل کند و اگر خداوند مطابق میل ما رفتار نکند، ما خشمگین شده، شکایت کنیم و او را انکار نماییم. این دید از نظر مولانا صحیح نیست، این ما هستیم که باید از گفتگوی ذهنی دست برداشته و با فضاگشایی و خاموش کردن ذهن، پیغام زندگی را بگیریم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۴ گنج حضور، بخش دوم (۱)

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۷

آن چه چشم است آن که بینایی ش نیست

زامتحان‌ها جز که رسوایی ش نیست؟

این چه چشمی است که بینایی و بصیرت ندارد و هر لحظه در امتحانات زندگی رسوا می‌شود؟! چشم من ذهنی که از پشت عینک همانیدگی‌ها می‌بیند، بینایی حضور ندارد، نمی‌تواند به خدا زنده شود و هر فکر و عملش نتیجه‌ای جز درد ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۱۹

معنی تو صورت است و عاریت

بر مناسب شادی و بر قافیت

چیزی را که تو معنا و حضور می‌پنداری در واقع چیزی جز صورت عاریتی، افکار همانیده و چیزهایی که ذهن مهم می‌داند و از جهان گرفته شده، نیست. تو از فضای گشوده شده و حضور حرف نمی‌زنی، بلکه از باورهای همانیده می‌گویی و به چیزهای به ظاهر آراسته و گران قیمت جهان دل خوش کرده‌ای. همان طور که هر شعر و کلام قافیه‌دار و زیبا نمی‌تواند الزاماً مانند اشعار مولانا معنی خوب و متناسبی داشته باشد، زندگی به ظاهر زیبای تو که بر اساس پارک ذهنی چیده شده، سست و عاریتی بوده و نباید به آن دل خوش شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۰

معنی آن باشد که بستاند تو را

بی‌نیاز از نقش گرداند تو را



معنای حضور آن است که این حاضر بودن در لحظه، من ذهنی‌ات را از تو بگیرد و هشیاری‌ات را از ذهن و همانیدگی‌ها بیرون بکشد، فضای درونت باز شده و ذهنت ساکت گردد. همچنین تو را از نقش‌های ذهنی و جهان بیرون بی‌نیاز کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۱

معنی آن نبود که کور و کر کند

مرد را بر نقش عاشق‌تر کند

معنای حضور، آن نیست که چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد مهم شود، به مرکز انسان راه یابد و مانند پرده‌ای بر روی چشم و گوش هشیاری‌اش قرار گیرد و دیگر نتواند از طریق زندگی ببیند و بشنود و پیغام‌های زندگی را دریافت نماید. همچنین معنای حضور این نیست که انسان را بر نقش‌ها یعنی چیزهای بیرونی که ذهنش نشان می‌دهد، عاشق‌تر و شیفته‌تر کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۲

کور را قسمت خیالِ غم‌فزا است

بهره چشم این خیالاتِ فناست

قسمت و نصیبِ چشمانِ کورِ من ذهنی که بر حسب همانیدگی‌ها می‌بیند و هشیاری جسمی دارد، افکاری است که غم و اندوه را زیاد می‌کند؛ اما بهره چشمِ عدم، خیالاتی‌ست که از فضای گشوده‌شده و هشیاری حضور برمی‌خیزد و به ما نشان می‌دهد که چگونه نسبت به من ذهنی کوچک شده و از نقش‌های ذهنی آزاد شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۳

حرف قرآن را ضریبان، معدن‌اند

خر نبینند و به پالان برزنند



\*ضریب: نابینا، کور

من‌های ذهنی کوردل مانند نابینایانی هستند که فقط الفاظ و حروف قرآن را حفظ کرده و معدن کلمات قرآنی می‌شوند و از این راه با خواندن قرآن کسب درآمد می‌کنند، ولی از معنای آن چیزی نمی‌فهمند. مثل آنان درست شبیه کسانی است که خر را نمی‌بینند، در نتیجه بر پالان خر می‌زنند. در این جا «خر» نماد هشیاری حضور است که دیده نمی‌شود، و «پالان» نماد ذهن و پوشش‌های فکری است که مورد توجه من‌های ذهنی قرار می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۴

چون تو بینایی، پی خر رو که جست

چند پالان دوزی ای پالان پرست؟

چون تو بینا هستی و فضای درونت را باز کرده و به سخنان مولانا گوش می‌دهی و با عینک عدم می‌بینی، بنابراین به دنبال خر که نماد حضور و خدایتِ توست، برو؛ چراکه گریخته است. ای من‌ذهنی همانیده پرست، تا کی می‌خواهی پالان همانیدگی‌ها را بدوزی و من‌ذهنی‌ات را تربیت کرده و به مردم ارائه دهی و خودت را از زندگی محروم کنی؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۵

خر چو هست، آید یقین پالان تو را

کم نگرده نان، چو باشد جان تو را

وقتی که خر یعنی هشیاری حضور داشته باشی، حتماً پالان فکرها را نیز پیدا خواهی کرد و اگر فضا را باز کرده جان خداگونه‌ات در تو زنده شود، مطمئن باش چیزهایی را که ذهنت نشان می‌دهد نیز به دست خواهی آورد.





مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۶

پشت خر دُگان و مال و مکسب است

دُرّ قلبت مایهٔ صد قالب است

\*مکسب: کسب

پالان یا پشت خر نماد همانیدگی‌هایی که بر روی هشیاری انسان قرار می‌گیرد، محل کسب، دگان، سرمایه و سود است. ولی قلب مرواریدگونهٔ تو که در فضای گشوده‌شدهٔ درونت تجلی می‌کند همانند خمیر، مایه و قالب صدها چیز است که می‌توانی به راحتی از طریق این فضای گشوده‌شده آن‌ها را به دست آوری.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۲۷

خر برهنه برنشین ای بوالفضول

خر برهنه نه که راکب شد رسول؟

ای کسی که دائماً از فکری به فکر دیگر می‌روی، حتی یک لحظه هم ذهنت را خاموش نمی‌کنی و حرف‌های بی‌اساس می‌زنی، به عنوان هشیاری بدون همانیدگی بر هشیاری قائم شو. مگر حضرت رسول نبود که روی الاغ برهنه سوار می‌شد؟ یعنی هشیاری در ایشان بر هشیاری منطبق می‌شد. بنابراین تو نیز پالان ذهن و افکار همانیده را رها کن.

نکته: قیامت ما همان حاضر بودن، ساکن و ریشه‌دار شدن در این لحظهٔ ابدی، از زمان مجازی گذشته و آینده جمع شدن و قائم شدن بر ذات خویش است و در این حالت است که ما به ابدیت و بی‌نهایت خداوند زنده می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۳۱

دفع این کوری به دست خلق نیست

لیک اکرام طیبیان از هدی ست



رفع این کوری من ذهنی و دیدن از طریق همانیدگی‌ها از دست مردم بر نمی‌آید، ولی طیبیان الهی بر اثر هدایت الهی و یاری خداوند، می‌توانند چشم عدم انسان‌ها را باز کنند و دیدشان را اصلاح نمایند.

نکته: اگر مولانا به ما کمک می‌کند او هم از خداوند کمک گرفته‌است، چراکه او به خدا زنده شده و ابیانش بیان زندگی ست و خاصیت بیدارکنندگی دارد؛ پس دفع کوری من ذهنی و بیدار شدن انسان همیشه به دست خداوند می‌باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۹۰۰

پس سخا از چشم آمد نه ز دست

دید دارد کار، جز بینا نرست

پس نتیجه می‌گیریم برای دستیابی به سخاوت و بخشش خداوند باید با فضاگشایی دیدمان را عوض کنیم، چراکه سخاوت‌مندی از چشم عدم حاصل می‌شود نه از دست و ابزارهای ذهنی. و هیچ‌کس جز شخص بینا که از طریق مرکز عدم و فضای گشوده‌شده می‌بیند، نمی‌تواند از شر من ذهنی و از زندان ذهن نجات یابد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com